

# چرا در زندگی درمانده‌ایم؟! کلید باز کردن قل و زنجیرها چیست؟



سید محمد سعید میریونسی  
مدرس، نویسنده و مدیر وبسایت آموزشی رازک‌هکشان

به نام خدایه که قدرت مطلق است

## چرا درمانده ایم؟

آنقدر نرسیدیم که به درماندگی تن داده ایم!!

گاهی می‌پنداریم نیروهای عظیمی از بیرون چنان دست و پای ما را بسته‌اند که توان برخاستن و پاره کردن آنها را نداریم!!

تمام صحبت من همین جا و همین کلمه هست، "می‌پنداریم"

طی سال‌های گذشته با ظهور و فراگیر شدن آموزه‌های جدیدی با عنوان قانون جذب همه به قدرت تفکر و نقش آن در زندگی پی‌برده‌ایم و میدانیم یک فکر چقدر در جهت دادن توان و رفتارهای ما تاثیر دارد

سوال من دقیقا همین هست!

چطور با دانستن این موضوع باز پنداره‌هایی را به ذهن خود راه می‌دهیم که مطلوب و خواسته ما نیستند؟!

هر روز از خانواده و دوستان خود چیزهایی می‌شنوم و یا از دانشجویانم پیام‌هایی دریافت می‌کنم که همگی به مواردی اشاره می‌کنند که نمی‌خواهند!!  
موضوعاتی را در اخبار و فیلم و سریال‌ها دنبال می‌کنند که دوست ندارند!!  
در آخر هم با ژستی حق به جانب می‌گویند چرا زندگی ما اینگونه است؟!

امروز با یک فکر (فکری که از کودکی در باورهای من نهادینه شده و بصورت یک پنداره محدود کننده و سیاه است) از خواب بیدار شدم!

در همان حالت دراز کش با خودم از درون در کش مکش بودم، تا اینکه وقتی به خودم آمدم دیدم نزدیک به سه ساعت در رخت خواب خودم نشسته‌ام و با ذهن خودم گلاویز شدم و چنان ترس و وحشتی از وقوع احتمالی این فکر در زندگی‌م حس می‌کردم که گویی همین الان اتفاق افتاده است! و یک فلج بی اختیار هستم که نمی‌توانم اوضاع زندگی‌ام را بهبود ببخشم چون اسیر انرژی‌های قدرتمندی شدم که مرا و زندگی‌م را کنترل می‌کند!!

مسخره به نظر می‌آید مگه نه؟

به همین راحتی سه ساعت از شیرین‌ترین ساعات روزم که می‌توانستم با انجام چند کار کوچک تمام روزم را در گرگون سازم، به فنا دادم!

اما وقتی آگاه و مسلط به گذر افکار خودم شدم و یقه‌ی آن پنداره مزخرف را گرفتم، چنان گشایشی ایجاد شده که مرا هدایت کرد به سمت نوشتن این مطلب هم اکنون که در حال نوشتن این کلمات هستم،

به دستاوردی عظیم در مکاشفه‌ای عمیق پی بردم که اگر آگاهانه یقه پنداره سیاه را نمی‌گرفتم شاید نتایجی به مراتب متفاوت‌تر رقم می‌خورد!

دقیقا همین جا هست که می‌گویند "**انسان ارباب سرنوشت خویش است**"

من می‌توانستم در آن فکر که از پنداره‌ای سیاه می‌آمد باقی بمانم تا وقوع آن را در دنیای واقعی خودم حتمی سازم! و یا خواستم و از دل این سیاهی بذری را بیرون کشیدم که با کاشتن آن در ذهن خودم و همه کسانی که این مطلب را می‌خوانند، پنداره‌هایی سپید به روشنایی نور امید ایجاد می‌کنم

پنداره همان حالت تسلیم ما در برابر یک موضوع است!

و بدان هر جا تسلیم شدی باختی! و هر جا ادامه دادی، پنداره سپید را ایجاد کردی

بله، پنداره سیاه از اطلاعاتی می‌آید که تو در گذر زمان دریافت کردی و یا آنها را به ارث بردی، ولی پنداره‌های سپید همان الهامات مثبتی است که از مبدا و منبع انرژی به عمق قلب تو بازتاب و الهام می‌شود و وقتی به آنها گوش جان می‌دهی و با ایمانی راسخ می‌پذیری که باید این الهام را جدی بگیری و در جهت خلقتش کاری کنی، آنگاه هرآنچه در دنیای بیرون برای برآورده شدن خواسته‌ات نیاز داری بصورت معجزه‌وار برایت محیا می‌شود

### تو پای در نه و هیچ مپرس، خود راه بگویدت چون باید رفت

در واقع تنها کاری که ما به عنوان آفریننده خواسته‌هایمان باید بکنیم همین است که، اولین گام که سخت‌ترین گام است را برداریم، و این را باید دانست که طولانی‌ترین سفرها با کوتاه‌ترین قدم‌ها آغاز می‌شود

همیشه در کلاس‌هایم وقتی با چهره افسرده و ناامید شاگردانم رو به رو می‌شوم با تمام وجودم چیزی را فریاد می‌زنم که ایمان راسخ به آن دارم می‌گویم: ما به این راحتی در این دنیا نیامده‌ایم که به همین راحتی برگردیم! ما آمده‌ایم تا اثری ماندگار در جهان هستی ایجاد کنیم و بعد پیروزمندان به ماموریت خود پایان دهیم

اینکه در وادی چه کنم چه کنم‌ها گیر افتادی، اینکه خود را ضعیف و در بند اسارت نیروهای منفی می‌دانی، همه از پنداره‌های سیاهی است که سالیان است به خوردت داده‌اند و به خورد ذهنت داده‌ای دستت را به دست آن منبع ازلی گره بزنی و برخیز، تو اشرف مخلوقات خلق شدی، تو عزتمند کائنات آفریده شدی، تو از خود خدا خلق شدی، حالا چرا در وادی این دنیا مانده‌ای و از این و آن طلب کمک می‌کنی؟!

باید به حال پادشاهی که لباس گدایی به تن کرده و محبت، عشق، پول، خوشبختی و در یک کلام سعادت دنیا و آخرت را از دیگران گدایی می‌کند، گریست!

باید به حال شیری که در بیشه بر زمین افتاده و پای خود را در قل و زنجیر به علف‌ها می‌داند و ناتوان مانده است، گریست!

آری **عظمتِ قدرتِ درونی** من و تو همان شاه مُلک است، همان شیری ست که سلطان بیشه زندگی ست

**به خودت ایمان بیاور و بدان تو آمده‌ای تا رنگی بر دنیا بزنی، آمده‌ای تا جهانی را با وجودت دگرگون سازی**

برخیز، پاره کن قل و زنجیرهای به نازکی علف را که **تو درونت خدایی داری به قدرت بی‌انتهای عالم**

یکبار برای همیشه، یکبار برای همیشه ببر از همه کسانی که فکر می‌کنی می‌توانند برای تو کاری کنند و تنها به قدرت خالق، انرژی منبع و آن خدایی ایمان بیاور که تو را از روح خودش آفریده

مپندار که تو جرم کوچکی هستی که در دینایی بزرگ آفریده شده است! بلکه تو کسی هستی که یک عالم بزرگ درونت نهفته هست

به خود آ تا به خدا رسی، به نقطه محدودیت صفر وجودیت، آنجایی که هیچ قدرتی یارای مقابله با تو را ندارد

هیچگاه هیچ‌کسی را نمی‌توانی بیابی که بدون اتکا بر نیروی قدرتمند درونش، کاری بزرگ را شکل داده باشد!

### ما می‌پنداریم جسمی هستیم که روحی در آن قالب گزیده است در حالی که ما روح‌های نامحدودی هستیم که بر جسمی سواریم!

اگر به این درک برسیم که ما روحی بودیم که برای انجام ماموریتی بزرگ در این دنیا که در راستای گسترش جهان هستی است، پای بر این کره خاکی نهادیم، آنگاه محدودیتی در درون خود نخواهیم داشت و دیگر نمی‌پنداریم که ضعیف، ترسو و محکوم به تقدیر از پیش تعیین شده‌ایم!!

ما به دلیل انسان بودنمان و دارا بودن جسمی خاکی، در دنیای بیرون محدود به بعد زمان و مکان شدیم اما، در دنیای درون و در عالم ذهن باز نامحدود هستیم

می‌توانیم برای لحظه‌ای به این طرف و آنطرف جهان هستی پرنده تجسم خود را پر دهیم و یا در بستر زمان به گذشته و آینده طی الزمان کنیم!

### پس هنوز هم که هنوز هست ما در بعد درونی و روحانی خود به قدر بی‌انتها نامحدود هستیم

پس چرا در وادی زندگی درمانده‌ایم؟

چون بجای اینکه پنداره خود، و توجه خود را به سمت بُعد نامحدود خود (روح) معطوف کنیم، دائما به بعد مادی و محدودمان (جسم) توجه داریم و با این نوع نگرش قطعا جز بسته بودن، جز خود را قربانی لحظات دانستن، نمی‌پنداریم، که این نوع پنداره مهلکترین پنداره برای انسانی است که قدرتی عظیم درون خود نهفته دارد!!

چکیده مطلب این است : تو به کدام بُعد وجودی‌ات توجه داری؟

روحی نامحدود و ابدی، یا جسمی محدود و فانی؟ که نوع توجه تو قدرت و یا ضعف تو را در برخورد با مسائل، انسان‌ها، اتفاق‌ها و شرایط زندگی ایجاد می‌کند

کمی تامل کن!  
کمی به درون خود برو  
کمی آرام بگیر در خانه جانت  
آنجا که تو هستی و تو و تو و تو و تو و دیگر هیچ  
خدا در خانه دلت آشیانه دارد  
در نقطه‌ای از وجودت که راه رسیدن به قدرت عظیم درونت هست  
آرام بگیر و آنگاه دوباره از نو متولد شو  
تو همانی هستی که باید باشد  
تو همانی هستی که جهانی به شکوه خلقت و جلوه قدرت سجده کرده است  
تو همانی هستی که بیداد می‌کند، درونش که اگر بیدار گردد  
تو همانی هستی که تاب نیارد آن مسئله کوچک هستی ز رویش  
تو همانی هستی که باید باشد تا جهانی به وجوت دگرگون گردد  
تو همانی هستی که ...

بگذار و بگذر هرچه تو را سوزانده ست

برخیز و به فردای دگری روی آور

**دوستت دارم**

سید محمدسعید میریونسی

خرداد ماه هزار و سیصد و نود و هشت

اگر تمایل دارید تا از مکانیزم جهان هستی و تبادل دنیای درونتان با دنیای بیرونان آگاهی بیشتر کسب کنید به شما پیشنهاد می‌کنم از طریق لینک زیر ویدئوی آموزشی "**ده قانون کیهانی برای موفقیت نامحدود**" را تماشا کنید

پیشاپیش از شما متشکرم

[razekahkeshan.com/dah\\_ghanone\\_keyhani](http://razekahkeshan.com/dah_ghanone_keyhani)